



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۳۳۹۱-۲ نمایر: ۸۸۸۸۰۷۱۹-۰۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۵۷۵
امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۲۳۲۰-۲۲
توزیع: شرکت پیام‌سان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۳۱۳۰
چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶
www.sharhnewsaper.ir

تهران : آذان ظهر ۱۳:۰۱ آذان مغرب ۲۰:۳۳ آذان صبح فردا ۴:۲۱ طلوع آفتاب ۵:۵۹

واژگان یک فرهنگ

«برق»؛ زندگی زیر چلچراغ‌ها

ناصر فکوهی



■ مصرف‌گرایی در انتهای دهه ۱۳۵۰ در سطح برخی از شهرهای بزرگ ایران ابعدای بسیار شگفت‌انگیز به خود گرفته بود و از همین زمان بود که سبک‌های زندگی جدید از جمله در مصرف انرژی، چلچراغ‌ها و لوسترها محیط‌های عمومی (در ترکیبی از چراغ‌های زیاد و آویزهای بلوری برای افزایش نور و انعکاس آن) و سپس داخلی منازل و دفترهای پر «ژرق و برق» را پر کردند و به نظر می‌رسید که این موقعیت را پایانی در کار نیست. در حالی که تضادهای اجتماعی فاصله طبقاتی، عدم تعمیم امتیازات اجتماعی از سطح گروه‌های اقلیت شهری به کل جامعه و انرژی منفی و زیر و رو شدن روابط اجتماعی هدایت کرد که یکی از نخستین گفتمان‌هایش مبارزه با مصرف‌گرایی و ضدیت با آن «ژرق و برق»‌ها و «تجملات طاغوتی» بود. انقلاب اسلامی (۱۳۵۷) و جنگ ایران و عراق (۱۳۵۹) به دنبال خود در نخستین مرحله، همچون اغلب انقلاب‌های بزرگ، دهه بسیار سخت ۴۰ جبرمندی موانع‌آیی و مورد نیاز زندگی، کمبودها، کوپن‌ها و صرفه‌جویی‌های اجباری را داشت: زندگی شبانه به ناچار تقریباً به‌طور کامل از میان رفت و خطر بمباران‌های جنگی، خاموشی را به موقعیتی برای دفاع از خویش تبدیل کرد. خاطرات تلخ جنگ، در کنار خاطرات افتخارآمیز شهامت‌ها و شجاعت‌ها، تاریکی خانه‌ها، شیشه‌هایی که باید پوشیده می‌شدند، وحشت از حملات هوایی به شهرهایی که باید تارک و چلچراغ‌هایی که باید خاموش می‌ماندند (به‌خصوص در اواخر جنگ و دوره موسوم به «جنگ شهرها») در حافظه جمعی ایرانیان جای باز کردند در این دوران در عین حال، شاهدگذاری آرام اما پیوسته از حوزه عمومی (زندگی شبانه بیرونی شهری) به حوزه خصوصی (شکل‌گیری محافل بیشمار خانگی) نیز بودیم که خود جهانی موازی را در ذهنیت و فرهنگ ایرانی به وجود می‌آورد. جهانی «درونی» از «محفل»‌های «مردمی»، «هیاتی» یا حتی «روشنفکرانه» که خود ریشه‌هایی تاریخی در فرهنگ ایرانی دارد و مباحث‌آزادی هویتی و دوگانگی‌ها را نیز به وجود آورد که در جایی دیگر به آن و تحولاتش خواهیم پرداخت. اما از دهه ۱۳۷۰ و سال‌های پس از جنگ، تغییرات به صورتی پیوسته، در بازسازی شهرها و روشنایی‌ها، اتفاق افتاد و سیاستی بسیار اراده‌گراییانه در جهت گسترش برق به انجام رسید، به گونه‌ای که در طول دورای ۳۰ ساله نه تنها تمام شهرها، بلکه تقریباً تمام روستاها نیز به برق مجهز شدند و این خود به نوعی به معنای پایان حیات روزمره روستایی در مفهوم سنتی‌اش بود که براساس ضربهنگ‌های طبیعی شکل می‌گرفت. زندگی شبانه در شهرهای بزرگ اما به‌خصوص در تهران نیز بار دیگر، اما به شیوه‌ای بسیار خفیف و محدود شده آغاز شد، بی‌آنکه لزوماً به شهرهای دیگر، جز نقاط گرم جنوبی (حاشیه خلیج فارس) تعمیم یابد؛ این بار در کنار سینماها که محدودتر بودند، نمایشگاه‌ها، فرهنگسراها، تالارهای عروسی و غیره به‌ویژه در شهرداری کرجاسی در تهران (۱۳۷۷-۱۳۶۸) روشنایی به گونه‌هایی دیگر نیز وارد تهران و از آنجا به شکلی محدود، وارد سایر شهرهای ایران شد. اما این سنساریو، سرانجام با بحران عمومی اقتصادی جهان و تلاش برای کاهش مصرف انرژی در ایران که به دلیل سبک‌های زندگی کامل مصرف‌گرا به یکی از بی‌مسئولیت‌ترین پهنه‌های مصرف انرژی در جهان تبدیل شده بود، رسید و به سیاست خروج از رویکرد پارانه‌ای انرژی و بالا رفتن شدید قیمت‌ها منتهی شد که در حال حاضر (۱۳۹۰) در جریان است. هر چند تاثیر آن بر سبک زندگی شهروندان بسیار اندک و کند است زیرا به سادگی نمی‌توان شامدانی کودکانه روشنایی روابایی را از یاد برد و خود را ناچار به تبعیت از نظمی جدید و سخت کرد که قاعتهای سبک زندگی ما را به صورتی عمیق بار دیگر تغییر خواهد داد. وضعی دردناک با زندگی زیر چلچراغ‌ها پیش از آنکه این پدیده تلاویمی درازمدت و طولانی را در تاریخ فرهنگی ما تجربه کرده باشد. افزون بر این، برق‌های همیشه سبک‌های زندگی ما را در شهرها و روستاها تغییر داد و ما را وابسته به نظمی جهانی از روابط الکتریک و الکترونیک کرد که از این پس، همچون همه کشورهای دیگر، این خطر و این امتیاز را در بر دارد که هم فرهنگ‌ها را به یکدیگر نزدیک‌تر کند و هم برخی از آنها را به وسیله برخی دیگر دچار خطر استحاله کند. از این‌رو مدیریت فرهنگی سبک‌های جدید زندگی که به شدت به انرژی وابسته‌اند در سطح روزمرگی، به مساله اصلی جامعه کنونی ما تبدیل شد.

برش از اخبار

رتبه نخست دانشگاه علامه در اسلامی شدن

جایزه به دانشجویان محجبه

■ مهر:مدیر امور فرهنگی دانشگاه علامه طباطبائی از رتبه این دانشگاه در اسلامی شدن خبر داد و گفت: دانشجویان دخترى که پوشش خود را تغییر دادند و حجاب خود را در دانشگاه میرزایی تبار افزود: دانشگاه علامه طباطبائی از طرف شورای عالی انقلاب فرهنگی رتبه نخست اسلامی شدن دانشگاه‌ها را به خود اختصاص داده است و یکی از برنامه‌هایی که دانشگاه در این راستا اجرایی کرد طرح حجاب و عفاف بود.

شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۳۳۹۱-۲ نمایر: ۸۸۸۸۰۷۱۹-۰۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۵۷۵
امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۲۳۲۰-۲۲
توزیع: شرکت پیام‌سان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۳۱۳۰
چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶
www.sharhnewsaper.ir

تهران : آذان ظهر ۱۳:۰۱ آذان مغرب ۲۰:۳۳ آذان صبح فردا ۴:۲۱ طلوع آفتاب ۵:۵۹

برداشت آخر

«دروغ» عامل استعفای مدیر عامل «یاهو»

حامد شفیعی

مدیرعامل شرکت خدمات اینترنتی «یاهو» به دلیل اتهاماتی مبنی بر جعلی بودن مدرک علوم کامپیوتر خود که آن را در فهرست سوابق کاری‌اش جا داده بود، از مقام خود استعفا داد. «جعلی بودن» مدرک مدیرعامل یاهو ادعایی است که از سوی برخی سرمایه‌گذاران مطرح شده در حالی که «اسکات تامپسون» مدیرعامل تازه‌رأمرسیده غول فضای مجازی را به دلیل جعلی بودن مدرک بلکه به دلیل دروغ نوشتن مدرکش تحت فشار برای استعفا قرار گرفت. چراکه او فارغ‌التحصیل رشته حسابداری از دانشگاه «ستون هیل» است. استعفای اجباری مدیرعامل یاهو به دنبال این مساله روی داد که یکی از سهامداران یاهو نامه‌ای به این شرکت ارسال می‌کند و از هیات‌مدیره یاهو نحوه انتخاب مدیرعامل فعلی را خواستار می‌شود. این سهامدار که «دانیال لوب» نام دارد با داشتن ۸/۵درصد از سهام شرکت بزرگ یاهو، از مقامات این شرکت خواسته به علت اینکه اسکات تامپسون در مورد تحصیلات دانشگاهی‌اش با آنها «صادق» نبوده، باید در اخراجش درنگ نکنند. گویا تامپسون در یکی از سخنرانی‌هایش ادعا کرده که تحصیلات دانشگاهی‌اش به کامپیوتر مربوط می‌شود. گروهی از سهامداران که لوب هم جزو آنها بوده، به این ادعا مشکوک شدند و لوب با مراجعه به دانشگاه استون هیل که تامپسون از آن در سال ۱۹۷۹ فارغ‌التحصیل شده، متوجه شد رشته او حسابداری بوده و این دانشگاه تا ۱۹۸۳ هیچ رشته‌ای که در زمینه کامپیوتر باشد به دانشجویان ارائه نکرده است. شرکت سرمایه‌گذاری Third Point LLC، از سهامداران یاهو هم مدیر عاملش تازه را به دروغ‌گویی در مورد مدرک تحصیلیش متهم و تهدید به شکاگری در مورد عملکرد هیات‌مدیره یاهو کرد. در همین حال هیات‌مدیره یاهو مدعی شده، دقیق نبوده روزومه اسکات تامپسون مربوط به اشتباه چاپی است که توسط شخص ثالثی رخ داده و نتیجه تلاش عمدی وی برای دستکاری سوابق کاری‌اش نیست. به گزارش «وال استریت ژورنال» تامپسون که در ماه ژانویه به عنوان مدیرعامل یاهو مشغول به کار شده بود، به دنبال نشستی با اعضای هیات‌مدیره در روز یکشنبه، سرانجام پذیرفت که استعفا دهد. بعد از این رسوایی، هیات‌مدیره یاهو با انتشار بیانیه‌ای، این ادعا را یک اشتباه سهوی از سوی تامپسون اعلام می‌کند که سهامداران آن را نوعی بی‌احترامی تلقی کردند و خواستار استعفای مدیر‌عمل شدند. نکته قابل توجه این است که هنگام انتصاب تامپسون به عنوان مدیرعامل یاهو، اعلام شد که او در سال‌جاری میلادی یک‌میلیون دلار حقوق می‌گیرد و علاوه بر آن ۱۵/۸میلیون دلار جایزه نقدی به اضافه جایزه سهامش که در حدود ۲۲/۵میلیون ارزش دارد، دریافت خواهد کرد.

یادداشت‌های سر دیوار

ملاحظات‌های پنهان بورژوازی



هادی چیردار

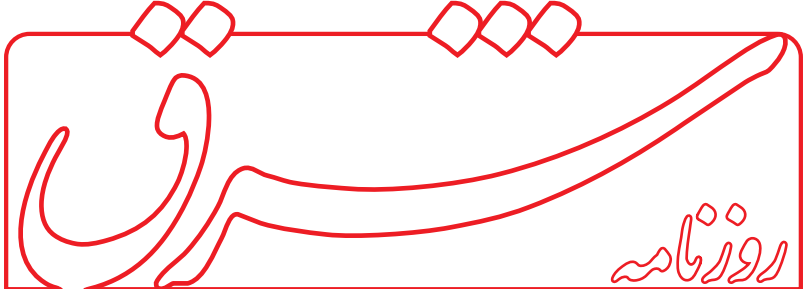
برای دکتر کمال ریسی

غروب بود. زده بودم به خیابانی خلوت. بی غذا سر به سطل‌ها می کشیدم که یکی از این ماشین‌های شیک بزرگ کنارم ایستاد، از آن ماشین‌هایی که جان می‌دهد با پنجه کتیف رویش راه بروی. توجهی نکردم. اینجا راسم است که نه‌را وقتی ماده می‌بینند، به امید سوءتفاهم یواش می‌کنند، اما بعد می‌دانم تاله‌حال کسی برای یک ماده‌گر به ترمز کرده باشد. آقای محترمی میان‌سال با قیافه‌ای جدی و مقداری زامبون پیاده شد. من برای وعدهای زامبون حاضرم نصف دم‌م را بدهم. زامبون را بلعیدم و برای قدرشناسی خودم را به پایش مالیدم. بدش نیامد. شبیه لیونارد کوهن بود. دیدم اهل دل است؛ یک مرحله پیش رفتم و شروع کردم به غلت زدن؛ ما گریه‌ها دوستی واقعی‌مان را با غلت زدن نشان می‌دهیم. خوشش آمد و زیر گلویم را نوازش داد. کتیف‌رو بودم که دیدم ای داد بیداده! آقا هم بغل کرده و دارد می‌برد توی ماشین. من گریه‌سست‌عنصری نیستم. یک عمر به روشنفکری ترویضه‌ها خود بالیدم، ولی تصمیم گرفتم این‌بار خود را رها کنم و در این ماشین آن‌چنانی از لحظه لذت ببرم. با وجود ترس همیشگی‌ام از محیط‌های بسته، یک حال خوب‌آور خوبی شدم. نشستم و بیرون را تماشا کردم. ویرم گرفته بود که ادای گریه‌های اشرافی را در بیابور؛ از فضا حناخاوم هم سر کوچه بود پشت‌چشمی نازک کردم که دمش بسوزد.

ماشین در پارکینگ مجتمعی ترمز کرد. در را برآیم باز کرد و مثل یک بانو پیاده شدم. جلو افتاد و گفت: بیا روییم که باز شد، دیگر من بودم که جلو می‌رفتم، بعد می‌ایستادم و میومی‌کردم؛ یعنی تندتر بیا. مجتمع پر بود از این نگهبان‌های کت‌وشلوازی که قلاده‌های پارچ‌آبی به گردن‌شان آویزان است و معمولاً به خون ما تشنه‌اند. تعظیم می‌کردند و می‌گفتند: سلام عرض شد آقای دکتر؛ به من هم چایلو‌سناه پیش‌پیشی می‌کردند. احساس اهمیت می‌کردم و غرق ملاحظات‌های خردمپور‌روازی شده بودم. داخل اتاقکی فلزی رفتم و در بسته شد. باز ترس به سراغم آمد. حسن کردم داریم بالا می‌رویم، سر یک دیوار خیلی بلند، خیلی بلندتر از دیوار خفه کوکب خانم، کم‌حرف بود. رد دگر رنگ



کتک‌کاری کنم.



سه‌شنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۱ ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۴۲۳ ۱۵ می ۲۰۱۲ سال نهم شماره پیاپی ۱۵۲۹ شماره ۶۰۵ دوره جدید ۲۰ صفحه

فلسفه تحلیلی در شهر کتاب



مجموعه آشنایی با فلسفه تحلیلی با حضور ضیاء موحد، مهدی نسرین و مولفان نقد می‌شود. به تازگی سه کتاب «آشنایی با فلسفه علم»، «آشنایی با فلسفه ذهن» و «آشنایی با معرفت‌شناسی» به قلم امیراحسان کرباسی‌زاده، حسین شیخ‌رضایی و محسن زمانی منتشر شده است. نشست هفنگی شهر کتاب امروز سه‌شنبه ۲۶ اردیبهشت ساعت ۱۶:۳۰ در مرکز فرهنگی شهر کتاب واقع در خیابان شهید بهشتی، خیابان شهید احمد قصیر (بخارست)، نبش کوچه سوم بر گزار می‌شود و ورود برای علاقه‌مندان آزاد است.

نگاه

سنبل سارا



غلامرضا امامی
EMAMI@HOTMAIL.IT

■ سال پیش در نرور سارای نازنین هدیه‌ای به من داد. سارا! ایران را ندیده بود اما سفره هفت‌سین ما را در «م» دیده بود. می‌دانست که دلبسته رنگ فیروزه‌ای هستم. رنگ آسمان کرمان، رنگ پرچم کهن ایران، رنگ آب‌های خلیج همیشه فارس... رنگ نیشابور، شهر شعر و عشق، رنگ گنبد‌های فیروزه‌ای کویر. دلم که برای ایران تنگ می‌شد دلم که می‌گرفت به انگشترم نگاه می‌کردم. این انگشتر را دوستی مهربان در نیشابور در دستم کرده بود. همیشه مهر آن دوست را در دل و انگشتر را به دست دارم. سارا همه گل‌فرش‌ها... همه کوچه پس کوچه‌های «م» را گشته بود تا سنبلی بباید به رنگ فیروزه‌ای با شبیه تمام شد سنبل خشکید. پسرم «امید» گلدان سنبل را در گوشه‌ای در انباری خانه گذاشت. یک سال گذشت. پارسال گنتم هر طور شده باید شب عید را در رم باشم و چنین شد اما در سفره هفت‌سین دو سنبل بود. نوید گفت: دو روز پیش از عید به انباری می‌رود. بوی عطری همه‌جای انباری را پر کرده بود. چشتمش به گوشه دیوار می‌افتد که دو سنبل در تاریکی جوانه زده‌اند. در تاریکی به جست‌وجوی نور، گلدان را می‌آورد به سر سفره هفت‌سین. شب عید سارا از پاریس رنگ زد برای تبریک سال نو. سارا! ایران را ندیده بود اما ایران را دوست داشت. گفت: سارای نازنین سنبل تو اینجاست. حالا دو سنبل اینجاست. سارا از ایران پرسید و از بهار گفتم که سارای عزیز صدای پای بهار را می‌شنوی؟ در همه‌جا اگر عاشق باشی نهراس خورشید پشت بار نمی‌ماند. خواهد آمد و دل و جان را گرم خواهد ساخت. گفتم که هیچ‌کس نمی‌تواند خورشید را از تابیلین... باران را از باریدن... بلبلان را از خواندن... چشمه‌ها را از جوشیدن... رودها را از سرون... سبزه‌ها را از رستن... عاشقان را از عشق ورزیدن... بهاران را از آملن باز دارد... سارای عزیز فیروزه پیروزه ام آن انگشتر فیروزه‌ای... انگشتر پیروزی را همچنان در دست دارم. سارای عزیز بهار آمده است. حالا دو سنبل بر سر سفره ماست و سال دیگر؟



{ نخستین جشن سرآمدان مطبوعات ایران }

«جلال رفیع، امیرحسین فردی، حسین قندی»

۲۲ چهارمهر ۱۳۹۱، هجری قمری، ۲۲ شهریور ۱۳۹۱

سازمان امور مطبعاتی و اطلاع‌رسانی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی